

غلامرضا طاهر

## تصحیح برهان قاطع

اردم

اردم - بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و میم ، نام سوره‌های بزرگ است از کتاب زند و پازند - و به معنی کار و هنر خوب هم آمده است - و به معنی آذربون هم هست که نوعی از اقحوان باشد . ظاهراً به معنی کار و هنر خوب ترکی است . در دیوان لغات ترک (ص ۹۸) آمده : اردم : الادب و المنصبه .

انيسان

انيسان - بـروزن خسيسان ، به معنی بيهوده - و خلاف و کذب و دروغ و مخالفت باشد . صحیح این کلمه «انيسان» با باء ايجد بعد از حرف نون است چنانکه آقای دکتر احمد تفضلی ذکر کرده‌اند (ص ۵۳ واژه نامه مینوی خرد) .

تور تور

سردور - بفتح ثالث ، سر کرده جاسوسانی که احوال امرا به پادشاهان نویسد . ظاهراً درست این کلمه «تورتور» است با دوتاء مثناة فوقانية . در لسان العرب ذیل «تورور» آمده : «العون يكون مع السلطان بلا رزق ، وقيل هو الجلواز» و باز در لسان آمده : «قال: التورور اتباع الشرط، ودر نشوع اللغه (ص ۱۳۶) آمده: (التورتور) قال المجد الفيروزآبادي: «التورتور: الجواز وطائر، «اه» فاذا كان بمعنى الجواز فهومن اللاتينته Oris و Tortor المأخوذ من Torquere ای ادارعلى نفسه، و امال ولوى ، و الوى و احنى ، و عذب . فيكون معنى التورتور للجلواز: المذبذب في اصل معناه الموضوع له في اول الامر. وقد صحفه اللغويون بصور تختلف بين ثرثور (بثائين مثلثين ، و زان عصفور الشهير) و تورور (بمثناة فوقية فهمزة) و يؤرور (بمثناة تحية فهمزة) و الاترور و لعل هناك غيرها و نحن نجهلها ، و المادة اللاتينية التي اخذت منها (التورتور) يقابلها عندنا : (طرق يطرق طرقاتاً) ای ضرب ، او بمطرقة اوصك و كل ذلك يوافق ما في المعجمية .

توژی

تو - ... و مهمانی و ضیافت را هم گویند . در خود برهان ذیل «توژی» آمده بازای فارسی بـروزن روزی آن است که اطفال هر کدام چیزی بیاورند و طعامی بپزند و یکدیگر را ضیافت کنند و آنرا به عربی توزیع خوانند . و در السامی فی الاسامی آمده: النهذوالتوزیع . توژی (ص ۲۰۹) و در کتاب المصادر آمده (ص ۵۹۳) تناهد : توژی کردن . پس معلوم شد که توژی درست است نه «تو» بدون «ژی»

### خسف (عربی است)

خسف - بروزن علف گردگان باشد که آن را جوزهم می گویند . این کلمه عربی است درالمنجد آمده : الخسف والخسف الواحدة «خسفة» : الجوز الذي يؤكل . بنابراین صاحب برهان در تلفظ آن نیز که گفته بروزن علف است خطا کرده .

### دول

درك - .... ودر عربی به معنی مال است . درك (باكاف) درعربی به معنی مال نیست . دول (بالام) جمع دولت و به معنی مالهاست . درالمنجد آمده : الدولة : ما يتداول فيكون مرة لهذا ومرة لذلك فتطلق على المال والغلبة . وجمع این کلمه دول به کسر و ضم اول می باشد . بنابراین درك نیست ودول است و به معنی مال نیست بلکه به معنی مالها است .

### دوله

لوکه - ... و به معنی آوازگر و به ناله سگ هم آمده است که بتازی یکی راهر و دیگری را کلب خوانند . به این معنی دوله درست است با دال در اول و لام در ماقبل آخر . در خود برهان ذیل دوله آمده : ومويه وناله سگ را نیز گفته اند و در تداول مردم شهرضا نیز ناله سگ را «دوله» گویند نه «لوکه» .

### رجاله (با تشدید جیم)

ساله - بروزن ژاله ، لشکری را گویند که در پس قلب نگاه دارند - و بزبان هندی برادر زن را گویند . به معنی اول ظاهراً «رجاله» درست است . در السامی فی الاسامی آمده (ص ۲۳۶) رجاله : گروهی پیادگان . ودر المرقاه آمده : رجاله : پیادگان لشکر .

### سناخ (عربی است)

سناخ - به فتح اول و ثانی به الف کشیده و به جای نقطه دار زده ، زمین نرم را گویند . درالمنجد آمده : السناخ : الارض اللينة الحرة . در لغت نامه مرحوم دهخدا نیز کلمه را عربی دانسته اند . ولی ادی شیر آن را فارسی می داند .

### سرگیرا (یا سرگیره)

گیرا - .... به معنی سرفه باشد و آن بیشتر بسبب هوا زدگی بهم می رسد . ظاهراً «سرگیرا» درست است به معنی زکام و سرما خوردگی نه سرفه . درقانون الادب آمده : زکام : علت سرگیره . برای «گیرا» به معنی سرفه و سمال در لغت نامه شاهدی ذکر نشده است . اضافه می نماید که «سرگیره» در برهان و فرهنگ نفیسی و لغت نامه مرحوم دهخدا نیامده است و لابد از لغات محلی تفلیس ظاهراً باید باشد .

### گرده

گرده - .... و بمعنی نگاه نیز آمده است . به معنی نگاه در لغت نامه شاهدی ندارد و ظاهراً این معنی را از «گرده بان» گرفته اند که آن را اصل فارسی کلمه معرب جردبان می دانند . در لغت نامه آمده : جردبان : معرب کرده بان یعنی نگاهبان نان (منتهی الارب) (ازمتن اللغه) (المعرب جوالیقی) نگاهبان کرده ، آنکه دست راست بر سر طعام نهد تا کسی

نخورد (آندراج) (از المعرب جوالیقی) «اه» معلوم می‌شود «نگاهبان» را « نگاهبان » بدون « نان » خوانده‌اند و گفته‌اند «کرده بان» مساوی است با «نگاه بان» و بنا بر این «کرده» مساوی است با « نگاه » و این دلیلی ندارد .

### گریستک

گریسنگه - به فتح اول و رابع و سکون نون و کاف فارسی ، بمعنی مفاك و گو باشد . این لغت را صاحب برهان به دو صورت مصحف دیگر : کرایشك ، کرایشك نیز آورده است و درست گریستك است با تا معنای فوقانیه در وسط سین و کاف (= Gristak) رجوع کنید به فرهنگ پهلوی تالیف دکتر فره‌وشی .

### کیس (به معنی باهوش عربی است)

پیش - .... و عاقل و خردمند را هم گفته‌اند . بدین معنی در لغت نامه شاهی ندارد . ظاهراً بلکه حقیقه «کیس» عربی را پیش، خوانده‌اند .

### وركاك

دژكاك - بکسر اول بروزن تریاك ، کرکس را گویند ، و آن مرغی باشد مردارخوار . و بفتح اول هم آمده است . درست وركاك است با واو دراول وراء بعد از آن . در خودبرهان آمده : وركاك - با کاف بروزن افلاك ، مرغی است درنده و آنرا شیر گنجشك خوانند ؛ و بعضی گویند مرغ مردارخوار است . دربرهان مصحح استاد عزیز و گرامی جناب دکتر معین در حاشیه وركاك این دو بیت شعر به شاهد از لغت فرس ورشیدی آمده است :

بجای مشك نیویند هیچ کس سرگین  
بجای هیچ باز ندارند هیچ کس وركاك  
گر نگیرد بظلمش اندر جای  
کمر آید همای از وركاك

### کار راستی

لازم است قبل از توضیح در باره این لغت به معرفی مختصر کتاب مناہج الطالبین و مسالك الصادقین (۱) که یکی از کتب بسیار با ارزش تصوف است پردازد . مؤلف آن به قول حاجی خلیفه شیخ نجم الدین محمود اصفهانی است . میکرو فیلم این کتاب به شماره ۳۱۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است . در پایان کتاب آمده است : وقع الفراغ منه وانتهی الی آخره فی اواخر شهر الله المبارک رمضان من شهردسته ثمان وعشرین وسبعمائہ . در تاریخ گزیده که در ۷۳۰ تألیف شده است آمده : شیخ نجم الدین اصفهانی در حیات است و بزرگی صاحب وقت و کامل است (ص ۶۷۶) که ظاهراً مقصود مؤلف همین کتاب مناہج الطالبین است . در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کر بلائی تبریزی و در ضرائق الحقایق نیز ذکر می‌شود از شیخ نجم الدین محمود اصفهانی آمده است . اکنون می‌پردازد به ذکر عباراتی از این کتاب که در آنها لغت «کار راستی» استعمال شده است :

پس ضالب صادق باید که اگر او را محقق شود وقتی که در آن روز بخواد مردکار راستی سرگ کرده بودومهیا شده (ص ۴۷) و هر روز و هر شب مر هفتاد مردن کارکسی بود که به شب نیز نخسبد و دائم به روز و شب به مخالفت نفس زندگانی کند . اما آنکه همه روز

به مصلحت و کار راستی دنیا واکل و شهوات مشغول بود و همه شب خوش بخسبد و از درد دل درویشان و سوختگان فارغ و آسوده باشد او را ازین کار چه خبر بود (ص ۴۹) و در توانگری بیند و در درویشی بکشاید و در امل بیند و در کار راستی سرگ بکشاید (ص ۵۰) از بهر آنکه هر کس که همه عمر و روزگار او در مصالح دنیا و کار راستی اکل و شهوات خرج شود و طالب مصالح آخرت و معرفت پروردگار خود نبود او در مرتبه حیوانات باشد (ص ۱۲۴) در کتاب مقالات شمس تبریزی تصحیح آقای احمد خوش نویس این دو عبارت را یافتیم که در آنها لغت «کار راستی» به کار رفته است: «صد هزار رحمت بر آن خاطر باد که هرگز همه عالم بر آن خاطر نگذشت و التفات نیفتاد. این ساعت برای عالم من چنین خاطرش در اندیشه من و کار راستی ظاهر من (ص ۱۱۵) و همچنین خواجه احمد را نظر آمد بر آن درویش در پیشانی او چیزی می دید. گفت: پدرت برای تو کار راستی نمی کند؟ گفت: نی او هیچ ندارد (ص ۲۳۵) لغت «کار راستی» از فرهنگهای فارسی حتی از جامع ترین آنها یعنی لغت نامه علامه دهخدا نیز فوت شده است.

نوشته اقبال یغمائی

از کتاب طرفه‌ها

## (کینه ورزی زن)

روز ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ هجری یزید در گذشت. مردم با پسرش معاویه ثانی بیعت کردند. او مردی آرام و سلیم نفس بود. گفت: ای مردم، من خود را لایق خلافت نمی دانم و کسی را هم شایسته این مقام نمی شناسم پس هر که را خود می خواهید به خلافت برگزینید.

اتفاق را او زود در گذشت و مردم مکه با عبدالله زبیر بیعت کردند. میان او و مروان الحکم عامل مدینه که درشت خویی دیو رفتار بود خلاف افتاد. جنگی بزرگ روی داد. مروان پیروز شد. به قصر معاویه که در دمشق بود درآمد و مردم با او به خلافت بیعت کردند.

دو سه ماه بعد مادر خالد بن یزید بن معاویه را به زنی گرفت. او زنی آتشین خوی، زود خشم، و کینه توز بود، روزی میان این زن و شوی گفتگویی در گرفت و مروان او را «پستان دراز» نامید. زن به هم بر آمد. کینه اش را در دل گرفت و در پی فرصت بود تا ناسزا گویش را تلافی کند. سرانجام روزی زهر به شرابش آمیخت چون کارگر نیفتاد شبانکه بالینی بر دهانش نهاد و چندان بر آن نشست تا بمرد. (سال ۶۵ هجری)